



## قدرت روح او شکنجه های ساواک را بی اثر می کرد...

« شهید لاجوردی و مبارزه » در گفت و شنود

شاهد یاران با هاشم امانی

درباره

پیر روشن ضمیر دوران مبارزه که با پای ایمان خلل ناپذیرش و در طول ۱۳ سال زندان های مختلف رژیم شاه را پیموده است، به رغم اینکه کمتر با رسانه ها به گفت و گو می نشیند، در پاسداشت یاد لاجوردی با ما سخن گفت. او که اینک هشتاد و چهارمین بهار زندگی را پیش روی دارد؛ گذشته از دوستی با سید، با او نسبتی سببی دارد و همین قرابت، او را به دریافت هائی جذاب از سلوک او رهنمون ساخته است. حاج هاشم امانی که بیشترین مصاحبت را با شهید لاجوردی، در زندان داشته است، آمیختگی علم او با بصیرت و هوشمندی او را کلید توفیقات او در دوران قیل و بعد از پیروزی انقلاب می داند. با سیاس از ایشان که ختی با ما به گفت و گو نشستند.

نظر بنده الان باگذشت نزدیک به ۳ دهه از تاسیس نظام و بره تهدیدات منافقین در آغاز انقلاب، به راحتی می توان پی برد که حساسیت های ایشان در آن برهه بقدر به جا و موثر بوده و چه نقشی در عبور دادن نظام از مجموعه مخاطرات آن دوران داشته است.

شهید لاجوردی اطلاعات نسبتاً وسیعی درباره مکاتب جدید داشتند و لذا در مواقع لازم توانستند در مواجهه با گروهکها، به اصطلاح مو را از ماست بیرون بکشند. در این عرصه بقدر مطالعه داشتند، و ویژه در دوران زندان که با هم بودید؟ زندان محل تاخت و تاز همه نظریات و افکار بود و بحث های مفصلی با کمونیست ها و منافقین پیش می آمد، از جمله با رجوی و سعادت که سردمدار منافقین بودند. آقای لاجوردی با آن هوش و درک تیزی که داشت، متوجه انحرافات آنها می شد و در مباحث مختلف، نظریات دقیقی داشت و بازگو می کرد. گاهی ساعت ها می نشست و درباره موضوعات مختلف با آنها بحث می کرد.

شهید لاجوردی به طور مشخص در جریان ترور منصور چه نقشی داشتند؟

در جریان این رویداد، ایشان مستقیماً نقشی نداشت، چون موضوع ترور با شرایط آن زمان، چه از نظر شناسایی، چه از نظر اسلحه و چه از نظر عمل، کاملاً محرمانه بود و نمی شد بیش از چند نفر را درگیر کرد. البته کل مسئله را همه می دانستیم، ولی از نظر عملیاتی نمی شد، سطح عملیات را توسعه داد و موضوع را با همه در میان گذاشت، این است که سه چهار نفری بیشتر در جریان جزئیات نبودند، بنابراین ایشان از نظر کلی در جریان مسئله بود، ولی از نظر جزئیات دخالت عمده ای نداشت.

ولی جزو ابواب جمعی آن قضیه بودند و دستگیر هم شدند. بله، ما ده نفر بودیم که دستگیر شدیم و به دادگاه رفتیم. شهید لاجوردی در آن ماجرایک سال و نیم در زندان شماره ۴ زندانی شد. ما زندان شماره ۳ بودیم. شهید لاجوردی پس از آن یک بار به خاطر جریان انفجار دفتر آل آل هوپیمائی و یک بار دیگر هم در سال ۵۴ و در پی حساسیت های ساواک به ارتباطات و فعالیت های ایشان دستگیر شدند. در کدام یک از زندان ها با هم بودید؟

نقصی نداشت و اطلاعات خوب و بالایی داشت. بسیار مطالعه می کرد. گذشته از همه اینها بنیش و درایت بالایی داشت. دید بسیار وسیع و تیز و تشخیص بسیار خوب و بالایی در ایشان بود که در دیگران نبود.

از دیدگاه شما، گذشته از احاطه قوی به مبانی تئوریک این گروه ها، چه عامل یا عوامل دیگری در توفیق ایشان در مواجهه با آنها نقش داشت؟

سؤال خوبی است. بسیاری از شخصیت های فقیه و فیلسوف در زندان داشتیم که آنها هم متوجه بطلان عقاید چپی ها یا چپی های مسلمان نما شده بودند، اما حساسیت چندانی نسبت به آنها نشان نمی دادند. آنچه موجب شده بود که آقای لاجوردی همان قدر که متوجه آنچه که آنها می گفتند، می شد، به همان میزان و شاید بیشتر متوجه چیزهایی می شد که

شاهد یاران با هاشم امانی

در زندان خیلی آدم خودداری بود و درباره شکنجه هایی که تحمل کرده بود، حرف نمی زد. خوشش نمی آمد درباره این موضوعات صحبت کند. مناعت طبع عجیبی داشت. اگر هم سؤال می کردیم، به نوعی می گذشت.

آنها پنهان می کردند و نمی گفتند. مجموعه این دریافت ها موجب می شد که نسبت به خطر اینها برای نظامی که بعد از پیروزی انقلاب تاسیس می شود، حساس باشد. این بسیار مهم است که ایشان در سال های ۵۳ و ۵۴ خطری را حس می کرد که برخی مستولین حتی در یکی دو سال اول انقلاب چندان متوجه آن نبودند و اگر نبود بصیرت و رهبری کم نظیر امام و هوشمندی چهره های معدودی مثل آقای لاجوردی ممکن بود، ضربات جبران ناپذیری بر پیکره نظام وارد شود. به

از آغاز آشنایی تان با شهید لاجوردی نکاتی را ذکر کنید. ایشان با ما نسبت بسیار نزدیک دارند. برادر عیال مرحوم شهید حاج آقا صادق هستند. پدرشان هم، مرحوم آسید علی اکبر لاجوردی، مردی بسیار متدین و محترم بودند و سبب آشنایی ما با شهید لاجوردی، همین وصلت بود. مرحوم شهید حاج آقا صادق چگونه با این خانواده آشنا شدند و این وصلت چگونه صورت گرفت؟

متأسفانه حافظه ام ضعیف شده و تاریخ ها کمتر به یاد مانده، ولی قطعاً تاریخ ازدواج آنها قبل از سال ۴۰ و حدود سال های ۲۸ بود و آشنایی آنها هم در بازار پیش آمد. ایشان با مرحوم ابوی شهید لاجوردی آشنا شدند.

شهید لاجوردی بقدر با شهید صادق امانی انس داشتند؟ اشتراک فکر و فعالیت در زمینه های مبارزاتی و آمد و رفت خانوادگی، طبیعتاً موجب انس و الفت عمیقی بین آن دو شده بود. مرحوم حاج صادق چندین سال در مسجد حاج شیخ علی که آن را بازسازی کرده بودند، همراه با مرحوم لاجوردی و مرحوم آقای شاهچراغی به درس و بحث مشغول بودند. مرحوم شاهچراغی امامت آن مسجد را به عهده داشتند. اینها و چندین تن دیگر از برادران، آن مسجد را پایگاهی برای آموزش و مبارزه قرار داده بودند. مدرس هم مرحوم آقای شاهچراغی بودند. البته درس هم تا اندازه ای، پوشش بود و در این پوشش، مسائل روز و کارهای مبارزاتی، مورد بحث و بررسی قرار می گرفتند. دروسی هم که می خواندند، دروس تکمیلی و سطح بالای حوزوی بود. این پایگاه دو سه سالی بود تا منتهی به ترور منصور شد.

از بیانات و برخوردهای شهید لاجوردی در سال های قبل از انقلاب و همچنین سال های پس از پیروزی انقلاب که ایشان در منصب حساسی حضور داشتند، سطح دانش دینی و فقهی ایشان تا حدودی آشکار شد. شما خودتان ایشان را از این نظر در چه سطحی دیدید؟

ما هم به مناسبت قوم و خویشی، و هم به مناسبت اشتراک عقیده و مبارزه، چند نفری در مقاطع مختلف با هم اشتغال به درس داشتیم. در زندان، آقای انواری عهده دار تدریس به ما بودند و این در سال هایی بود که زندان اصولاً خیلی متشنج نبود. از نظر احاطه به فقه تا حد سطح را مسلط بود و هیچ گونه

● شهید حاج صادق امانی



اولیه شکل گیری نظام اسلامی بی نظیر است. اگر ایشان بعد از اعلام نبرد مسلحانه منافقین و از هم پاشیدن خانه های تیمی آنها و ریشه کن کردنشان، همت نمی کرد، انقلاب به طور جدی در معرض خطر قرار می گرفت. در آن مرحله واقعاً اگر با آن قاطعیت و هوشمندی وارد میدان نمی شد، درست است که انقلاب از بین نمی رفت، ولی با مشکلات اساسی و جدی مواجه می شد و لذا از این جهت سهم بزرگی در تداوم انقلاب دارد. ■

سروده ای از شهید صادق امانی  
در جشن عقد شهید سید اسدالله لاجوردی

شمیم مشک

«ستاره ای بدرخشید و ماه مجلس شد  
دل رمیده ما را انیس و مونس شد»  
هر آنچه دل ز خدا بارها طلب می کرد  
گرفت در بر و باروی او مجالس شد  
شمیم مشک ز دامادی می رسد به مشام  
اسیر او دل و قلب جمیع و مخلص شد  
چه مجلسی که در آن حلقه مهرپانانش  
به گرد شمع رخ اش خوشدل و موانس شد  
حسد برند ملائک به جمع و محفل ما  
به درگه شه داماد شاه مفلس شد  
چرا به جان نفرستند دوستان صلوات  
که میوه دل زهرا چراغ مجلس شد  
قرین غبطه بود خاندان خرازی  
که با چنین گهری شاهوار مونس شد  
خدا به لطف مبارک کند عروسی را  
حواله صله ام با امام خامس شد

شهید لاجوردی از همان اول به آنها نظر خوشی نداشت، در حالی که اینها تا مدتی از نظر جامعه به عنوان یک حرکت اسلامی تلقی می شدند و خودشان هم ظاهر آراقتارهای اسلامی داشتند. یکی از اینها میوه نمی خورد، شب ها نماز شب می خواند و روزها روزه می گرفت و یا مثلاً از آقای حقانی، موسس همین مدرسه معروف در قم، پرسیده بود، «رفته ام دستشویی و به این جای لباسم تشریح شده. چه کار باید بکنم؟» چنین عوام فریبی هایی برای جمع کردن جوان ها داشتند. شهید لاجوردی به این مقدس بازی ها ذرا ای اعتنا نداشت و از اول به آنها بدبین و مشکوک بود. حالا این نگاه از کجا سرچشمه گرفته بود، نمی دانم. آقای غیوران می گفتند که ماقبل از افراد وجوهات می گرفتیم و به اینها می دادیم. تا سال ۵۴ که دیگر وجوهاتی به آنها ندادیم. همین نشان می دهد که اینها تا این سال توانسته بودند به عنوان یک حرکت اسلامی، برای خودشان وجهه ای کسب کنند و این باعث تأسف است. شاید منافقین از این جهت که آقای لاجوردی آنها را زودتر از همه شناخت و بعد هم که دادستان و رئیس زندان شد، با هواداران آنها که دستگیر می شدند،

کار فرهنگی می کرد و آنها را برمی گرداند و در عین حال در مقابل آنها بی که خیانت کرده بودند، موضع قاطع می گرفت، با ایشان دشمنی عمیق دارند. می دانید پس از آنکه منافقین اعلام قیام مسلحانه کردند، ایشان با قدرت تمام مقابله کرد و در واقع می شود گفت که ریشه همه گروهک ها را ایشان کند. از نظر ویژگی های شخصیتی چه وجوه بازی داشتند؟ بسیار انسان قاطعی بود و اگر در موضوعی با استدلال و استنباط قوی، به یقین می رسید، کوچک ترین تردیدی به دل راه نمی داد. در زندان هم که بود، مصداق اشد علی الکفار و رحما بینهم بود. همیشه با زندانبان ها و باز جوها، حالت بیزاری و قاطعیت داشت و ابداً با آنها راه نمی آمد. در سایر امور هم قاطع بود. نمونه بارز هم این بود که وقتی از مسئولیت کنار رفت، به همان شیوه قدیم سوار دوچرخه می شد و سر کار می رفت و هر چه هم به او می گفتند شما با این همه سوابق، صلاح نیست دوچرخه سوار شوید، حاضر نبود تغییری در زندگی اش بدهد. یادم هست خود من در مجلسی به ایشان گفتم که این شیوه شما از نظر امنیتی صحیح نیست، ولی او در نظری که به صحت آن اطمینان داشت، مصمم و قاطع بود. این ویژگی در او بسیار بارز بود و به همین دلیل در مسئولیت های حساسی که به عهده اش گذاشتند، از هر جهت موفق بود و برخوردارها و رفتارهایش همراه با صحت و دقت بالا بود. منافقین هم لحظه ای دست از کینه نسبت به او برنداشتند و حتی در تیرماه سال ۶۰ در زندان هم تصمیم داشتند او را از بین ببرند که مرحوم کجویی راز زدند.

سهم شهید لاجوردی را در بقای انقلاب از گزند گروهکها تا چه حد می بینید و انقلاب از این جهت تا چه حد مرهون شهید لاجوردی است؟  
اگر مبالغه نباشد، سهم ایشان فوق العاده بالا و در سال های

زندان شماره ۳ قصر و بعد هم مدتی در اوین با هم بودیم. در سال ۵۴ بود. یک بار هم ایشان در جریان انفجار دفتر آل که مربوط به هواپیمایی اسرائیل بود، دستگیر و محاکمه و به چهار سال زندان محکوم شد. در اواخر، در سال ۵۴، دقیقاً نمی دانم به خاطر چه موضوعی زندانی شد. در زندان خیلی آدم خودداری بود و درباره شکنجه هایی که تحمل کرده بود، حرف نمی زد. خوشش نمی آمد درباره این موضوعات صحبت کند. مناعت طبع عجیبی داشت. اگر هم سؤال می کردیم، به نوعی می گذشت. در نوبت آخر به ۱۸ سال زندان محکوم شد. من و آقای عراقی و چند نفر دیگر در زندان بودیم که ایشان آمد. پرسیدیم، «چطور شد؟» گفت به ۱۸ سال زندان محکوم شده ام، ولی این محکومیت سنگین، کوچک ترین تأثیری بر روحیه اش نگذاشت، انگار که از این منزل رفته به منزل دیگری. هیچ به روی خودش نیاورد.

در این زندان آخر، مسئله فتوا مطرح شد که شهید لاجوردی، هم در طرح آن و هم در پیگیری آن نقش بسیار به سزایی داشتند. خاطراتان را از آن پرده نقل کنید.

تقی شهرام از عناصر رده بالای منافقین در زندان شماره ۳ بود. با تباری ساواک، او را به زندان آمل یا بابل منتقل کردند و سازمان امنیت او را فراری داد و او هم رفت و مواضع جدید ایدئولوژیکی را برای سازمان منافقین در جزوه ای نوشت. این جزوه را آوردند به زندان که در آن اعلام مارکسیست بودن کرده بودند. در آنجا آقایانی که در زندان شماره ۴ بودند، از جمله آقای طالقانی، آقای مهدوی کنی، آقای انواری، آقای ربانی شیری، آقای لاهوتی و عده دیگری، تصمیم گرفتند فتوایی را در چهار ماده صادر کنند که یکی از آنها این بود که کسانی که در آن موضع باشند، کافر و نجس هستند و کسانی که در آن موضع نیستند در یک درجه پایین تر قرار دارند. در آنجا این قطعنامه مورد تأیید همگی قرار گرفت و از آن موقع، رفتار با منافقین بر مبنای این تصمیم تنظیم می شد.

آیا این متن منکوب بود یا سینه به سینه نقل می شد؟  
نوشته شد. در هر حال اتاق ها را شستیم و آب کشیدیم و آنها را کاملاً کافر قلمداد کردیم و به طور کلی کسی با آنها هیچ صحبتی نمی کرد و تماسی با آنها نداشت. حتی گفت و گو و بحث هم دیگر با آنها انجام نمی شد، چون صحبت با آنها اثری نداشت، به ویژه که آنها از همان ابتدا، یک جوهر روحیه خبر گرفتن و خبر بردن و جاسوس بازی داشتند.

شهید لاجوردی

بسیار انسان قاطعی بود و اگر در موضوعی با استدلال و استنباط قوی، به یقین می رسید، کوچک ترین تردیدی به دل راه نمی داد. در زندان هم که بود، مصداق اشد علی الکفار و رحما بینهم بود. همیشه با زندانبان ها و باز جوها، حالت بیزاری و قاطعیت داشت و ابداً با آنها راه نمی آمد.

بسیاری بودند که داعیه دار مخالفت با منافقین بودند، اما در مورد هیچ یک از آنها، عمق و گستره کینه ای را که نسبت به شهید لاجوردی از سوی گروهکها، به ویژه منافقین، مشاهده می کنیم، نمی بینیم. به نظر شما آگاهی و دانش شهید لاجوردی درباره این جریانها در سال های قبل از انقلاب تا چه پایه در بر ملا کردن ماهیت آنها در سال های پس از انقلاب، تأثیر داشت؟